تصویر معراج در اشعار سنایی، خاقانی و نظامی

مجرد قمشه ای، سید محمد رضا

معراج پیامبر(ص) که در قرآن کریم از قول خداوند آمده و بر آن تأکید شده است، جایگاه ویژه در باور مسلمانان یافته و فرهنگ اسلامی را از جهات مختلف بارور کرده است.

انعکاس واقعه صعود و عروج رسول‏اکرم(ص) به آسمان و مشاهده مظاهر خلقت به اذن خداوند، دستمایه خلق روایات و داستان‏های بدیع نزد علما و دانشمندان، نویسندگان و شاعران و هنرمندان شده است.

سفر آسمانی آخرین پیامبرخدا(ص) در میان خلق عالم و لوازم این سفر از جمله براق، سبب آفرینش شعرهای زیبا و مبسوط از جمله توسط شاعران فارسی زبان شده است که پرداختن بدان در نزد همه سرایندگان طرفه‏کار در ادبیات فارسی، حوصله فراخ و دانشی فراختر و عمیق و چند وجهی را می‏طلبد. البته حاصل، بسیار پربار، انگیزنده و فرهنگگستر خواهدشد.

در مطلب ذیل به نشان دادن شمایی گذرا از صحنه‏هایی که رسول‏الله(ص) آفریدند و براساس آگاهی‏ها و تعلق خاطر زیبا شناساند سه تن از بزرگترین شاعران تاریخ ادبیات فارسی به زیور نظم دل‏انگیز کشیده شده، بسنده گردیده است.

ابوالمجدمجد دودابن آدم‏سنایی، (ولادت 525تا 545ه.ق)، عارف بزرگی که اول بار، امکانات وسیع شعر فارسی را به خدمت بیان اندیشه صوفیانه و عرفانی درآورد.

خاقانی شروانی (ولادت حدود 520ه .ق)، شاعر شهیر ملقب به «حسان العجم» و چکامه سرای بزرگ در تاریخ ادبیات فارسی. شاعری که عمق تعلق خاطر ایمانی و قلبی خود را به پیامبرخدا(ص) در قصاید بلند و دل‏انگیز و در همان حال مطظن و شادی‏آفرین، شرح داده است.

و خالق «پنج گنج» که به «خمسه نظامی» زبانزد است. نظامی گنجوی (حکیم ابومحمد الباس‏بن یوسف‏بن زکی‏ابن موءید نظامی) (قرن ششم) داستانسرای بزرگ که با منظومه‏هایش جهانی خاص و با طراوت خلق کرده و پس از ستایش خداوند در هر منظومه، در نعت رسولش به شیوایی قلم رانده است و در شاهواری از معراجیه بر پیشانی آثار بدیع و جاودانش آویخته است.

ء حکیم گنجه، در تمام آثارش، به‏گونه‏ای سفر پیامبر در شب معراج را بیان کرده که گویی فقط قصد خلق همنی اثر را داشته است. شاعر، پیامبر را بر مرکب نور می‏نشاند و از این جهان به فلکی می‏برد که تمام اجرام آسمانی کمر خدمت بسته‏اند و شوق دیدار او را دارند.

ء خاقانی شروانی در نعت حضرت ختمی مرتبت(ص) به حق سحری جاودان نموده است. وی در توصیف شب معراج، ابتدا مرکب پیامبر یعنی براق را به زیبایی می‏شناساند و سپس به اصل موضوع یعنی عروج رسول‏خدا(ص) می‏پردازد.

ء اکثر شاعرانی که درباره معراج شعر گفته‏اند به کیفیت عروج پیامبراکرم(ص) پرداخته‏اند، اکثرشان به عروج جسمانی نظر دارند و گروهی نیز معراج روحانی را پذیرفته‏اند. خاقانی و نظامی، هر دو به عروج جسمانی اعتقاد دارند.

از آغاز شعر پارسی تاکنون، شاعران کلام موزون خود را پس از یاد خدای متعال، به نعت رسول‏مکرم اسلام زینت داده‏اند، به عبارتی از پیامبراعظم رخصت طلبیده‏اند تا لب به سخن بگشایند. به جرأت می‏توان گفت که این نام عزیز، اعجازی در کلام به‏وجود آورد که نمی‏توان منکر آن شد.

یکی از موضوعاتی که شاعران غالباً بدان پرداخته‏اند، معراج ایشان است. از سویی یکی از معیارهای سنجش شعر این افراد، همین معراج نامه‏هاست که به یادگار مانده، هنر آفرینش تصاویر زیبا و صور خیال این شاعران پیرامون موضوع شب معراج پیامبراعظم و دقت ایشان به آیه شریفه:

(سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هوالسمیع البصیر(الاسراء1)(1) است. در این موضوع، اغلب شاعران آثاری از خود به یادگار گذاشته‏اند که از میان این افراد، تعدادی اندیشه و شعرشان تلألو و درخشندگی خیره‏کننده‏ای دارد. در این بین، ستارگانی همچون سنایی غزنوی، خاقانی شروانی، عطار نیشابوری، نظامی گنجه‏ای، امیرخسرو دهلوی، سلمان ساوجی، عبدالرحمن جامی و... بر تارک ادب پارسی می‏درخشند و مایه غرور ما ایرانیانند در آثارشان چنان قلم را به‏کار گرفته و نگارگری و تصویرسازی کرده‏اند که گویی کرامات حضرت رسول شامل حالشان بوده و از جایی دیگر بر آنان الهام معانی شده است.

در این مقاله، تنها به معراج‏نامه‏های سه شاعر برجسته می‏پردازیم.

1- حکیم غزنوی با شش گوهر تابناکش بخصوص در اثر بی‏مانندش «حدیقة الحقیقه»

2-ساحر نظم و نثر شروان در ره‏آورد سفر منظومش «تحفة العراقین»

3- گنجور حکیم گنجه در پنج گنج جاودانش

1- حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم‏سنایی غزنوی؛ شاعر قرن ششم هجری ذوقی دارد سرشار از معنا و دست پنجه‏ای توانا به تعبیری در عرصه شعر و سخن، عنقایی را ماند که با دو بال وزین مدیحه و سمین عرفان بر تارک ادبیات را پربار کرده و بر غنای آن افزوده است و گویی همان سیمرغ افسانه‏ای است که همه به دنبال او سرگردانند و نمی‏یابند. حکیم سنایی غزنوی، تنها شاعری است که هم در حوزه شعر، مدیحه دست آزموده است و چونان پهلوانی سربلند از آوردگان بیرون آمده و هم در مکتب عرفان اسلامی و معرفت الهی، گوی سبقت را از دیگر رقیبان ربوده است.

همین بس که در مقام و منزلت او، پیر بلخ و ملای روم در وصفش می‏گوید:

ترک جوشش شرح کردم نیم‏خام

از حکیم غزنوی بشنو تمام(2)

و به حق که وصفی شایسته و کلامی بایسته است. حکیم در آثار عرفانی خود، همواره در نعت رسول‏اکرم(ص) سنگتمام نهاده و قلم توانمندش را در این زمینه به اوج فلک رسانیده است. گویی در این کار، دبیر فلک او را یاری کرده، که این‏گونه زیبا معراج پیامبر را به تصویر کشیده است.

بر نهاده ز بهر تاج قدم

پای بر فرق عالم و آدم

دو جهان پیش همتش به دوجو

سر مازاغ و ماطغی بشنو

پای او تاج فرق آدم شد

دست او رکن علم عالم شد

قامت عرش با همه شرفش

ذره‏ای پیش ذروه شرفش

بر نهاده خدائی در معراج

بر سر ذاتش از ؟؟؟ تاج

با ؟؟؟ دل تباه کراست

با ؟؟؟ غم گناه کراست

شده از فر او به فضل و نظر

خاک آدم ز آفتابش زر

زاده از یک دگر به علم و به دم

آدم از احمد احمد از آدم

غرض عالم، آدم از اول

عرض از آدم، احمد مرسل

خاتم شرع خاتمت در فم

صدق‏الله نبشته بر خاتم(3)

2- استاد سخن افضل‏الدین بدیل خاقانی شروانی؛ ساحر خیال و اندیشه و نقاش زبردست لفظ و معانی، در ستایش و نعت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی(ص) به حق سحری جاودان نموده، که در قصایدی مستحکم و بالاخص در مثنوی ارزشمند خود، «تحفة العراقین» به وضوح به چشم می‏خورد.

دقت ژرف در گوهرهای تابان استاد شعر شروان، ارادت خالصانه وی را به پیشگاه پیامبراکرم نشان می‏دهد، به‏طوری که هنر مثال‏زدنی او در وادی ادبیات، ذهن هر خواننده و شنونده‏ای را خیره و متحیر می‏سازد. وی در توصیف شب معراج ابتدا مرکب عالی پیامبر یعنی براق را به زیبایی هرچه تمامتر توصیف می‏کند و آنگاه به اصل مسأله معراج می‏پردازد، که در این مقال به صورت مشروح، بدان پرداخته خواهدشد.

اکنون چند بیتی از معراج‏نامه خاقانی:

میدان ازل ندیده باری

بر پشت فلک چنو سواری

آن شب که سپهرش آفرین کرد

کاحسنت سوار آسمان گرد

بر قحه قبه فلک رفت

تا قله قبله فلک رفت

برشد به دمی از این حباله

زانسوی فلک هزار ساله(4)

3- حکیم جمال‏الدین ابومحمد الیاس نظامی گنجه‏ای در «پنج گنج» گران سنگش در توصیف مقام بالای پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) کار را به حد نهایی رسانید، و انصافاً جای خالی برای نعت و ستایش دیگران باقی نگذاشته است.

حکیم گنجه در تمام آثارش به‏گونه‏ای سفر پیامبر در شب معراج را به قلم تصویر کشیده که گویی فقط قصد خلق همان یک اثر را داشته است و به جرأت در هر پنج اثر، زر خالص به یادگار گزارده است.

آن‏گونه قلم، نظم خود را در خدمت تصاویر خیال‏انگیز قرار داده، که گویی نقاشی بی‏مانند است، پیامبر را بر مرکب نور می‏نشاند و از این جهان ناسوت به فلکی می‏برد که تمام اجرام آسمانی و بروج مختلف مانند حاجبان درگاهی کمر به خدمت بسته‏اند و شوق دیدار او را دارند.

ذهن و زبان گویای نظامی در خلق «مخزن‏الاسرار» با سایر آثارش تفاوتی به‏سزا دارد، در «خسرو شیرین» با قلمی دیگر تصویر می‏آفریند و در «لیلی و مجنون» با حال و هوایی تازه، پیامبر را به معراج می‏برد.

«هفت گنبدش» به جرأت آسمانی دیگر است و افلاکی دگر. در وصف و نعت پیامبر و در «اسکندرنامه» با لحنی حماسی و محکم اما با حسی لطیف و جذاب، معراج را از آغاز تا پایان نقش می‏کند.

در سطور بعد به صورت موضوعی با ابیاتی از «پنج گنج» او آشنا می‏شویم.

یاد مختصری بود که از این سه گوهر تابناک عرصه ادب پارسی به میان آمد حال به صورت جزء به جزء معراج پیامبر را در ذهن این سه شاعر بزرگ مورد نقد و بررسی قرار می‏دهیم.

در گستره ادبیات پارسی، همواره شعرا و نثرپردازان به شب و سحر نظری خاص داشته و دارند و کلید اصلی بسیاری از مصائب را درشب جست‏وجو می‏کردند. به عبارتی، قداست‏خاصی بر ذات شب و تاریکی نیمه‏های آن و سکوت سحری قائل بوده‏اند. این شاعران، معراج پیامبر را نیز که در دل نیمه شبی عزیز و پربرکت رخ داده‏است، دلیلی استوار و علتی محکم بر قداست آن گرفته و به زیبایی خیره‏کننده‏ای در وصف آن شب ملکوتی زبان به سخن بازکرده و از صاحب آن شب که حقیقتا رسول اکرم(ص) است، مدد جسته‏اند.

سنایی می‏سراید که:

در شب از مسجد حرام به کام

رفته و دیده و آمده به مقام

یافته جای خواجه عسقبی

قبه قرب لیله القربی

گفته و هم شنیده، و آمده باز

هم در آن شب به جایگاه نماز(5)

استاد شروان می‏فرماید:

آن شب که سپهرش آفرین کرد

کاحسنت سوار آسمان کرد

بر قبه قبه فلک، رفت

تا قله قبله ملک رفت

شب راه به نور بسم رفته

زی مقصد جان به جسم رفته(6)

حکیم گنجه در «مخزن‏الاسرار» می‏گوید:

نیم‏شبان کان ملک نیمروز

کرد روان مشعل گیتی‏فروز

... روزشده با قدمش در وداع

زآمدنش آمده شب در سماع

... گوهر شب را به شب عنبرین

گاو فلک برده ز گاو زمین

... تا شب او را چه قدر قدر هست

زهره شب‏سنج ترازو بدست

... شب شده روزاینت بهاری شگرف

گل شده سرو اینت سواری شگرف

... ناف شب آکنده ز مشک لبش

نعل مه افکنده سر مرکبش

درشب تاریک بدان اتفاق

برق شده پویه پای براق (7)

در «خسرو و شیرین» نیز چنین سروده است:

شبی رخ تافته زین دیر فانی

به خلوت درسرای ام‏هانی (8)

در «لیلی و مجنون» پیر گنجه، چه زیبا معراج شبانه پیامبر را به تصویر می‏کشد:

ازحوصله زمانه تنگ

بر فرق فلک زده شباهنگ

چون شب علم سیاه برداشت

شبرنگ تو رقص راه برداشت

خلوتگه عرش گشت جایت

پرواز ثری گرفت پایت (9)

تا جایی که می‏گوید:

امشب شب قدر توست بشتاب

قدر شب قدر خویش دریاب (10)

در «هفت‏پیکر» نیز از زبان سروشش، جبرئیل، چنین می‏سراید که ای پیامبر:

پای شب را زخیل خانه خاص

تویی امشب تیاق‏دار خلاص

چونکه تر تیاقت آوردم

به جنسیت براقت آوردم

سرعت برق این براق تراست

برنشین کامشب این تیاق تراست

... شب، شب قدر توست وقت دعاست

یافت خواهی هرآنچه خواهی خواست

... در شب تیره آن سراج منیر

شد زنقش مراد مهرپذیر (11)

و بالاخره در «شرفنامه» می‏گوید:

شبی کاسمان مجلس افروز کرد

شب از روشنی دعوی روز کرد

... به شبرنگی از شب چرا گشته مست

چوماه آمده شب چراغی مدست

... ندانم که شب را چه احوال بود

شبی بود شب یا یکی سال بود(12)

گاهی اینان در گوشه‏ای درصور خیال خویش برای معراج پیامبر(ص) از صور فلکی و آسمان و زمین سود جسته‏اند و به فراخور حال این اجرام و صور، صحنه نقش‏آفرینی خود را نورانی کرده‏اند.

آن گونه که حکیم غزنوی می‏سراید:

کرده ناهید از غمش توبیخ

خوانده تاریخ هیبتش مریخ

بوده برجیس چون دبیر او را

چون کمان، خم گرفته تیر او را

چشم جمشید مانده بر ابروش

قرص خورشید مهره گیسوش

رنگ رخساره زحل، کاهش

نقش پیشانی قمر، نامش

... یافته بهر پای خواجه دین

زینت شیر چرخ و گاو زمین (13)

استاد گنجه در «مخزن‏الاسرار» چنین نقش‏بندی می‏کند که:

خود فلک از دیده عماریش کرد

زهره و مه مشعله داریش کرد

... گوهرشب را به شب عنبرین

گاو فلک برده ز گاو زمین

اوستده پیش‏کش آن سفر

ازسرطان تاج و جوزا کمر

خوشه کزو سنبل‏تر ساختند

سنبله را بر اسد انداختند

تا شب او را چه قدر قدرهست

زهره شب سنج ترازو به دست

سنگ ورا کرده ترازو سجود

زانکه به مقدار ترازو نبود

ریخته نوش از دم سیسنبری

بردم این عقرب نیلوفری

چون زکمان تیر شکر زخمه ریخت

زهر ز بزغاله خوانش گریخت

یوسف دلوی شده چون آفتاب

یونس حوتی شده زان دلوآب

تا به حمل تخت ثریا زده

لشکر گل خیمه به صحرا زده (14)

همچنین در «خسرو و شیرین» این گونه تصویر می‏سازد:

فلک را قلب در عقرب دریده

اسد را دست بر حیهت کشیده

مجرة، کهکشان پیش براقش

درخت خوشه‏جو جو زاشتیاقش

کمان را استخوان پر گنج کرده

ترازو را سعادت سنج کرده

رحم برمادران دهر بسته

ز حیض دختران نعش رسته

زرفعت تاج داده مشتری را

بوده ز آفتاب انگشتری را

بدیع ترکیان آسمان گیر

زجعبه داده جوزا را یکی تیر

چو یوسف شربتی در دلو خورده

چون یونس وقفه‏ای در حوت کرده

ثریا در رکابش مانده مدهوش

به سرهنگی حمایل بسته بر دوش

به ترکش سرطایر پرفشانده

وزو چون نسر واقع بازمانده(15)

و در «لیلی و مجنون» هم می‏گوید:

برهفت فلک که حلقه بستند

نظاره تست هرچه هستند

برخیز هلا نه وقت خوابست

مه منتظر تو آفتابست

در نسخ عطارد از حروفت

منسوخ شد آیت وقوفت

زهره طبق نثار بر فرق

تا نور توکی برآید از شرق

خورشید به صورت حلالی

زحمت زده تو کرده خلالی

مریخ ز جمله تیاقت

موکب رو کمترین وثاقت

دراجه مشتری به آن نور

از چشم تو گفته چشم بد دور

کیوان علم سیاه بر دوش

دربندگی تو حلقه در گوش (16)

و در «هفت پیکر» می‏سراید:

می‏برید از منازل فلکی

شاه راهی به شهپر ملکی

ماه را در خط حمایل خویش

داد سرسبزی از شمایل خویش

بر عطارد زنقره کاری دست

رنگی از کوره رصاصی بست

زهره را از فروغ مهتابی

برقعی برکشید سیمابی

چون بر آمد به تحت گاه سپهر

تاج زرین نهاد بر سر مهر

سبز پوشید چون خلیفه شام

سرخ‏پوشی گذاشت بر بهرام

شتری را ز فرق سرتا پای

دردسر دید گشت صندل‏های

تاج کیوان چو بوسه زد قدمش

در سواد عبیر شد علمش(17)

و بالاخره در مثنوی وزین «شرفنامه» این گونه به تصویر می‏کشد:

سواد فلک گشته گلشن بدوی

شده روشنان چشم روشن بدوی

رها کرد بر انجم اسباب را

به مه داد گهواره خواب را

پس آنگه قلم برعطارد شکست

که امی قلم را نگیرد به دست

طلاق طبیعت به ناهید داد

به شکرانه قرصی به خورشید داد

به مریخ داد آتش خشم خویش

که خشم اندر آن ره نمی‏رفت پیش

رعونت رها کرد بر مشتری

نگینی دگر زد برانگشتری

سواد سفینه به کیوان سپرد

بجز گوهر پاک با خود نبرد (18)

آن شب که سروش محمدی لب گشوده، از شوق دیدار ملکوتیان و قدسیان عالم بالا، افلاک و جهان لاهوت سخن می‏گوید و پیامبر را عازم سفر معراج می‏نماید، روح توانای ساحران سخن پارسی، باز سحری تازه انگیخته و این سفر را توصیف می‏کنند. سفری با نردبانی از نور و روشنایی به آسمان با مرکبی عالی همچون براق و اینجاست که توسن وی را، چه زیبا وصف می‏کنند.

اشاره به نردبان نور در شعر حکیم سنایی:

بارگیرش سوی ابد معراج

نردبانش سوی ازل منهاج (19)

خاقانی شروانی در توصیف مرکب والای پیامبر «براق» آن گونه که زیبا نگارگری می‏کند که همه را محو تصویر بی‏مانند خود در کلام منظومش می‏نماید؛ حال به قسمتی از این توصیف در زیر، اشاره می‏گردد:

... میدان ازل ندیده باری

برپشت فلک چنو سواری

در زیرش مرکبی روان تن

گویا و خموش و رام وتوسن

... در مرتع قدسیان چریده

در مربط سدره آرمیده

... پرورده وبرنهاده داغش

رایض به ریاض هشت باعش

... جای و علفش نه زین کهن فرش

از خوشه چرخ و گوشه عرش

هم پیکرش از سلاله نور

هم پرچمش از کلاله حور

... جنی حرکات و آدمی روی

ناهید عذار و مشتری خوی

چون زلف‏بتان دمش گره‏ور

چون خوی مهان دمش معطر

... بر پشت چنین فلک نهادی

بنشست چنان ملک نژادی

...وین گفته که دور باد یارب

چشم بد ازین سواره مرکب

حکم گنجه هم در گرانمایه آثارش، براق پیامبر را توصیف نموده و در «مخزن‏الاسرار» لب به سخن گشوده و می‏گوید، اهمیت این مرکب تنها به مقام و منزلت راکب آن است که عزم معراج دارد.

در شب تاریک بدان اتفاق

برق شده پویه پای براق

کبک‏وش آن باز کبوتر نمای

فاخته رو گشت به فر همای(21)

در «خسرو و شیرین» با تصویری از جبرئیل که نقش جنیبت کش‏پیامبر را دارد و مرکبی را فراهم آورده که ازهر نظر نمونه است، به کلان خود جلا می‏دهد:

رسیده جبرئیل از بیت معمور

براقی برق سیر آورده از نور

نگارین پیکری چون صورت باغ

سرش بکر ا ز لأَم و رانش از داغ

... قوی پشت و گران نعل و سبک خیز

به دیدن تیزبین و درشدن تیز (22)

باز در «لیلی و مجنون»، همان تصویر مرکب و جبرئیل و سایر مسایل مربوط به براق را با سخنی دیگر به شعر کشیده است:

جبریل رسید طوق در دست

کز بهر تو آسمان کمر بست

برقی که براق بود نامش

رفق روش تو کرد رامش

بر سفت چنان نسفته تختی

طیاره شدی به نیک‏بختی

زآنجا که چنان یک اسبه راندی

دوران دو اسبه را بماندی (23)

در «هفت پیکر»، نظامی از براق یاد کرده و این‏گونه می‏سراید:

سربلندیش را پایه پست

جبرئیل آمده براق به دست

... سرعت برق، این براق‏تر است

برنشین کامشب این تیاق‏تر است

چونکه تیر تیاقت آوردم

به جنبیبت براقت آوردم

برق کردار بر براق نشست

تازیش زیر و تازیانه به دست (24)

اوج صورتگری و نقشبندی حکم گنجه در وصف براق، به نامه حماسی اویضی «شرفنامه» تعلق دارد:

براقی شتابنده زیرش چو برق

ستامش چو خورشید در نور غرق

سهیلی بر اوج فلک تافته ادیم یمن رنگ از او یافته

بریشم دمی بلکه لوءلوء شمی

رونده چو لوءلوء بر ابریشمی

نه آهو ولی نافه از مشک پر

چو دندان آهو بر آموده در

از آن خوش عنان‏تر که آید گمان

وز آن تیز روتر که تیر از کمان

شتابنده‏تر وهم علوی خرام

از او باز پس مانده هفتادگام

چنان شد که از تیزی گام او

سبق برد بر جنبش آرام او (25)

همواره نور آیات الهی وحی در کلام شاعران ایران زمین، تجلی خاصی داشته است و غالباً به مقتضای گفتار و موضوع سخن، از قرآن مدد جسته و بیان منظوم خود را بدان مزین ساخته‏اند.

1) اشاره مستقیم سرایندگان معراج‏نامه‏ها به آیه‏های شریفه اذایغشی السدرة نایغشی‏ء

مازاغ البصر و ماطغی‏ء لقد رأی من آیات ربه الکبری‏ء قدس سره‏سوره نجم آیه 16-18[

یکی از همین موارد است. به صراحت این نکته را که پیامبر(ص) در شب معراج آنچه را باید بنگرد بی‏هیچ کم و کاست مشاهده کرد به خوبی اشاره می‏کنند:

حکیم غزنوی در «حدیقه» می‏فرماید:

دو جهان پیش همتش به دوجو

تیر مازاغ و ماطغی بشنو (26)

پیر عارف گنجه در «مخزن‏الاسرار» می‏گوید:

زان گل و آن نرگس کان باغ داشت

نرگس او سرمه مازاغ داشت (27)

همچنین در مثنوی «خسرو شیرین» اوراست:

ز رنگ‏آمیزی ریحان آن باغ

نهاده چشم خود را مهر مازاغ (28)

در «لیلی‏و مجنون» این‏گونه می‏سراید که:

از سرخ و سپید دخل آن باغ

بخش نظر تو مهر مازاغ (29)

و بالاخره در «شرفنامه» بدین‏سان آورده که:

در آن نرگسین حرف کان باغ داشت

مگو زاغ کو مهر مازاغ داشت (30)

2) اشاره به آیه کریمه «فکان قاب قوسین اوادنی» قدس سره‏سوره نجم آیه 9[که مبین مقام قرب الهی پیامبر اعظم است، در اشعار معراج‏سرایان دیده می‏شود:

استاد سنایی غزنوی راست:

یافته جای خواجه عقبی

قبه قرب لیلة القربی

شده از صخره تا سوی رفرف

قاب قوسین لطف کرده به کف (31)

حکیم نظامی در «خسرو و شیرین» می‏گوید که:

فرس بیرون جهاند از کل کونین

علم زد بر سدیر قاب قوسین (32)

و در «لیلی‏ومجنون» خود می‏سراید:

خرگاه برون‏زای ز کونین

در گردک خاص قاب قوسین (33)

و دیگر در «هفت‏پیکر» به شکلی دیگر می‏آورد:

قاب قوسین او در آن اثنا

از دنی رفت سوی اوادنی (34)

تصویرسازی از حد و جایگاه ملائکه مقرب در آن شب، قابل توجه است. به گونه‏ای که رتبه و مقام هر یک در این پرواز الهی کاملا در شعر معراج نامه‏ها نشان داده شده است. در این صورتگری قلم استاد گنجه در جایگاه ویژه‏ای است. وی در «مخزن‏الاسرار» به این موضوع بدین شکل اشاره می‏کند که:

هم‏سفرانش سپر انداختند

بال شکستند و پر انداختند (35)

و همچنین در «خسرو شیرین» می‏گوید:

چو جبریل از رکابش باز پس گرفت

عنان برزد ز میکائیل بگذشت

سرافیل آمد و بر پرنشاندش

به هودج خانه رفرف رساندش(36)

و او راست در «لیلی و مجنون» که:

جبریل ز همرهیت مانده

الله معک ز دور خوانده

میکائیلت نشانده بر پر

آورده به خواجه تاش دیگر

اسرافیلت فتاده در پای

هم نیم رهت بمانده بر جای (37)

اوج نقش او در نظم در «هفت پیکر» است که می‏سراید:

هم رقیبش ز ترکتاز افتاد

هم براقش ز پویه باز افتاد

چترش آنجا رسید کز دوری

یافت در جبرئیل دستوری

سر برون زد زمهد میکائیل

به رصدگاه صوراسرافیل

رفرفش گرچه کرد سدره‏گرای

رفرف و دره هر دو ماند به جای

همرهان را به نیمه ره بگذاشت

راه دریای بیخودی برداشت (38)

و بالاخره در «شرفنامه» می‏آورد:

در آن راه بیراه از آوارگی

همش بار وامانده هم بارگی

پر جبرئیل از رهش ریخته

سرافیل از آن صدمه بگریخته(39)

نکته‏ای که اکثر معراج‏سرایان ادب پارسی به آن اشاره نموده‏اند و بین آنها گاهاً اختلاف‏نظر اعتقادی است. کیفیت معراج از دیدگاه جسمانی بودن این سفر، یا روحانی بودن آن است. که البته بیشتر این شاعران به معراج جسمانی پیامبر مکرم معتقد هستند.

نقشبند دیار شروان حکیم خاقانی در «تحفه‏العراقین» می‏گوید:

شب راه به نور تبسم رفته

زی مقصد جان به جسم رفته

و حکیم نظامی در «مخزن‏الاسرار» می‏فرماید:

با قفس قالب از این دامگاه

مرغ دلش رفته بر آرامگاه

... مرغ الهیش قفس پر شب‏ره

قالبش از قلب سبکتر شده

... تا تن هستی دم جان می‏شمرد

خواجه جان راه به تن می‏سپرد (41)

و نکته‏ای دیگر که بیشتر مورد اختلاف است بالاخص مابین عقاید شیعه و افکار اهل تسنن قدیم «اشاعره»، روءیت حضرت احدیت در شب معراج است. اشاعره معتقد هستند حضرت رسول مکرم در شب معراج، خداوند متعال را با همین چشمان حس بشری روءیت فرمود که با عقیده ما شیعیان در تضاد است. این تفکر اشعرییان که آثار استاد شروان و حکیم گنجه به خوبی دیده می‏شود.

خاقانی شروانی فرماید:

درگاه قدم به دیده دیده

لبیک به گوش سر شنیده (42)

و نظامی در «مخزن‏الاسرار» روءیت خداوند توسط پیامبر را با همین چشمان حسی به صراحت تمام بیان می‏دارد:

آیت نوری که زوالش نبود

دید به چشمی که خیالش نبود

مطلق از آنجا که پسندیدنی است

دید خدا را و خدا دیدنی است

دیدن او بی‏عرض و جوهر است

کز عرض و جوهر از آنسوتر است

دیدنش از دیده نباید نهفت

کوری آنکس که به دیدن نگفت

دیدن معبود پسندیدنی است

دیدنی و دیدنی و دیدنی است

دید محمد نه به چشمی دگر

بلکه بدین چشم سر، این چشم سر(43)

در «خسرو شیرین» هم به ایجاز به این عقیده اشاره می‏نماید:

کلام سرمدی بی‏نقل بشنید

خداوند جهان را بی‏جهت دید (44)

او در «لیلی و مجنون» نیز به شیوه‏ای دیگر این پندار را مطرح می‏کند:

هم حضرت ذوالجلال دیدی

هم سر کلام حق شنیدی

از غایت غور و هم ادراک

هم دیدن و هم شنیدنت پاک (45)

در «هفت پیکر» خود نیز، همین اشاره را دارد:

گامی از بود خود فراتر شد

تا خدا دیدنش میسر شد

دید معبود خویش را به درست

دیده از هرچه غیر بود بشست46-

و بالاخره در «شرفنامه» می‏گوید:

کلامی که بی‏آلت آمد شنید

لقایی که آن دیدنی بود دید

چنان دید کز حضرت ذوالجلال

نه زانسو جهت بدنه زاین سو خیال47-

از نکاتی که پیامبر رحمت حضرت محمد مصطفی در آن شب عزیز، بدان توجه شایان داشته و بیش از پیش این شب را در ذهن هر بنده مسلمانی حک نموده است، طلب آمرزش و شفاعت امت خویش از باری تعالی است. خداوند به پاس مقام والای محمد، این شفاعت را به او ارزانی می‏دارد. اعطای نشان شفاعت به پیامبر اکرم در شعر شاعران به زیبایی به چشم می‏خورد.

حکیم سنایی غزنوی راست:

با فترضی دل تباه کراست

بالقمرک غم گناه کراست48-

این بیت اشاره به آیه 5 سوره الضحی- دارد: ولسوف یعطیک ربک فترضی، به زودی پروردگارت چنان مقام شفاعت به تو عنایت کند، که تو راضی و خشنودگردی.

سخن‏پرداز شروان، بذل محبت پیامبر را در حق امتش به زیبایی و با تعبیری عرفانی بیان می‏دارد که:

روءیت شده هدیه نزدش

طغری شده آمن الرسولش

از ساقی منصف اندر آن شب

صد نصفی را کشیده تا لب

باز آمده در جهان لابأس

جرعه به صحابه داده زان کأس49-

حکیم نظامی در «مخزن‏الاسرار» شفاعت پیامبر را بدین شکل، به قلم شعر می‏کشد:

خورد شرابی که حق آمیخته

جرعه آن در گل ما ریخته

لطف ازل با نفسش هم‏نشین

رحمت حق نازکش او نازنین

لب به شکر خنده بیاراسته

امت خود را زخدا خواسته

همتش از گنج توانگر شده

جمله مقصود میسر شده

پشت قوی گشته از آن بارگاه

روی درآورده بدین کارگاه50-

هم او راست در مثنوی «خسرو و شرین» با لحنی دیگر:

خطاب آمد که ای مقصود درگاه

هر آن حاجت که مقصود است درخواه

سرای فضل بود از بخل خالی

برات گنج رحمت خواست حالی

گنهکاران امت را دعا کرد

خدایش جمله حاجتها روا کرد

چو بسته از کرامت خلعت خاص

بیامد باز پس با گنج اخلاص

خلایق را برات شادی آورد

زدوزخ، نامه آزادی آورد.51-

و در «لیلی و مجنون» بدین گونه می‏سراید:

گلنار شکفته از جبینت

توقیع کرم در آستینت

آورده برات رستگان را

از بهر چو ما شکستگان را

ما را چه محل که چون تو شاهی

در سایه خود کند پناهی52-

در «هفت گنبد» نیز به این رحمت و شفاعت اشاره دارد:

با مدارای و صد هزار درود

آمد از اوج آن مدار فرود

هرچه آورد بذل یاران کرد

وقف کار گناهکاران کرد53-

و نهایتاً در مثنوی حماسی خود «شرفنامه» می‏آورد:

گذر بر سر خوان اخلاص کرد

هم او خورد و هم بخش را خاص کرد

به بهروز ما را به بی‏ذمتی

سجل برزده کامتی امتی54-

این سخن و گفتار را اینگونه می‏توان به سرانجام رساند که: توصیف شب معراج در اشعار حکیم سنایی غزنوی، خاقانی شروانی و نظامی گنجه‏ای به شیوه متفاوتی است. گاهی ایجاز کلام، اوج فلک را می‏ساید و گاهی گسترده کلام و اطناب فضای شعر را ستاره‏باران می‏کند و زمانی هم هر دو، زینت کلام شاعر می‏گردد. در این میان، حکیم غزنوی راه ایجاز را در سخن خود برگزیده و اعجاز نموده است و استاد گنجه نظامی، هنر اطناب را پیشه ساخته و قدرت سخنوری خود را ثابت نموده و ساحر سخندان شروان خاقانی ایجاز و اطناب را در کلام منظوم خود، به زیبایی خاص در کنار هم مورد نظر داشته است. گاهی هنر اطناب را به اوج کواکب رسانیده، چون وصف براق پیامبر و زمانی دیگر حرفش را موجز و لطیف بیان کرده است. در کل، تمام این هنرمندیها برگ سبزی است به پیشگاه حضرت مصطفیص-.

منابع:

1- قرآن کریم، سوره اسراء. آیه 1-، صفحه 282، ترجمه استاد ابوالفضل بهرام‏پور، انتشارات هجرت.

2-مثنوی معنوی، دفتر سوم، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، ص 173، بیت 3751، چاپ زوار.

3- حدیقة الحقیقه و شریعته الطریقه، به تصحیح و تحشیه استاد مدرس رضوی، ص 195، چاپ دانشگاه تهران

4- تحفة العراقین، حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب، ص 73، چاپ شرکت سهامی کتاب‏های جیبی.

5- حدیقه الحقیقه، ص 195، ابیات 12-14-16.

6-تحفة العراقین، ص 73، ابیات 12-13، ص 76، بیت 5.

7- احوال و آثار و شرح مخزن‏الاسرار از نظامی گنجوی، تألیف دکتر برات زنجانی، ص 176، چاپ دانشگاه تهران، شماره ابیات: 141- 145- 155- 158- 165- 169- 170.

8- خسروشیرین نظامی گنجوی، تصحیح دکتر برات زنجانی، ص 266. چاپ دانشگاه تهران، بیت 6065

9- لیلی و مجنون نظامی گنجوی، به تصحیح دکتر برات زنجانی، صص 6 و 7، چاپ دانشگاه تهران، شماره ابیات:149- 150- 151.

10- همان، ص 7، بیت: 163.

11- هفت پیکر نظامی گنجوی، به تصحیح: دکتر برات زنجانی، ص 28، چاپ دانشگاه تهران، شماره ابیات: 95- 96- 97- 106- 118.

12-شرفنامه نظامی گنجوی، به تصحیح دکتر برات زنجانی، ص 28، چاپ دانشگاه تهران، شماره ابیات: 173- 189- 235.

13-حدیقه، ص 196، شماره ابیات: 8-9- 10- 11- 17

14- مخزن‏الاسرار، شماره ابیات:143 و 155 تا 163.

15-خسرو و شیرین، شماره ابیات: 6077 تا 6085.

16-لیلی و مجنون، شماره ابیات: 154 تا 161.

17-هفت پیکر، شماره ابیات: 132 تا 139.

18-شرفنامه، شماره ابیات: 195 و 198 تا 203.

19-حدیقه، ص 195، بیت 10

20-تحفة العراقین، ص 73، بیت 11 ص 74، شماره ابیات: 2 و 4 و 6 و 9 و 10 و 12 و 13 و ص 75 شماره ابیات: 9 و 11.

21-مخزن‏الاسرار، شماره ابیات: 170 و 171.

22-خسرو و شیرین، شماره ابیات: 6066 و 6067 و 6070.

23- لیلی و مجنون، شماره ابیات:153 و 167 تا 169.

24-هفت پیکر، شماره ابیات: 92 و 97 و 96 و 120.

25-شرفنامه، شماره ابیات: 182 تا 187 و 190.

26-حدیقه، ص 195، بیت 7.

27-مخزن‏الاسرار، بیت 166.

28-خسرو و شیرین، بیت 6086.

29-لیلی و مجنون، بیت 171.

30-شرفنامه، بیت 229.

31-حدیقه، ص 195، شماره ابیات: 14 و 15.

32-خسرو و شیرین، بیت 6094.

33-لیلی و مجنون، بیت 184.

34-هفت پیکر، بیت 150.

35- مخزن‏الاسرار، بیت 174.

36-خسرو و شیرین، شماره ابیات 6089 و 6090.

37-لیلی و مجنون، شماره ابیات 175 تا 177.

38-هفت پیکر، شماره ابیات 141 تا 145.

39-شرفنامه، شماره ابیات 213 و 214.

40-تحفة‏العراقین، ص 76، بیت 5.

41-مخزن‏الاسرار، شماره ابیات 147 و 149 و 180.

42-تحفة‏العراقین، ص 76، بیت 8.

43-مخزن‏الاسرار، شماره ابیات 193 تا 197 و 202.

44-خسرو و شیرین، بیت 6098.

45-لیلی و مجنون، شماره ابیات 185 و 186.

46-هفت پیکر، شماره ابیات 153 و 154.

47-شرفنامه، شماره ابیات 226 و 227.

48-حدیقه، ص 195، بیت 19.

49-تحفة‏العراقین، ص 76 شماره ابیات 9 و 11 و 12.

50-مخزن‏الاسرار، شماره ابیات 203 تا 207.

51-خسرو و شیرین، شماره ابیات 6101 تا 6104 و 6106.

52- لیلی و مجنون، شماره ابیات 189 تا 191.

53-هفت پیکر، شماره ابیات 165 و 166.

54-شرفنامه، شماره ابیات 230 و 247.